

متأسفانه در هیچ یک از فیلم‌های دفاع مقدس نقش زن پررنگ و قابل پرداخت نشده است، حال آن‌که سهم زنان در جنگ کم‌تر از مردان نبود.

۱- قیام قهرمانان علیه وضع موجود

در «قارچ سمی» «دومان قائمی» از رزمندگانی است که در ظاهر هیچ جراحاتی ندارد و به عبارتی جانباز نیست، اما از نظر روحی نوعی جراحت باطنی دارد. او که آرمان‌هایش را در دوران بعد از جنگ، از دست رفته می‌بیند و با تمام وجود، ریاکاری و دغل‌بازی را حتی در دوستان نزدیکش تشخیص می‌دهد، در انتهای فیلم پس از مدت‌ها سکوت، طغیان می‌کند و سعی دارد عدالت را خودش و به قانون خودش و نه جامعه (مانند حاج کاظم آژانس شیشه‌ای) اجرا کند و به ویلای پرتجمل رئیس شرکت که آدمی ظاهر الصلاح و ریاکار است، به همراه دوست موجی‌اش حمله می‌برد و هر دو در انتها به شهادت می‌رسند.

اما در «دیوانه‌ای از قفس پرید»، «روزبه» رزمنده‌ای است که هم جراحت باطنی دارد، هم موجی است و هم جراحت ظاهری و جسمی (او یک پای مصنوعی دارد و گاهی روی ویلچر می‌نشیند) او نیز به دنبال مبارزه با فساد اقتصادی و فرهنگی است و مثل دومان می‌خواهد بر این ریاکاری غلبه کند. اما روزبه برعکس دومان، از راه قانونی وارد می‌شود و با استفاده از حکم دادگاه، سعی در مبارزه با مستوفی (عمومی همسرش پیدا) که یک دغل باز و مفسد اقتصادی است دارد.

در انتها مهم قیام این دو شخصیت است که هر دو علیه وضع فاسد موجود قیام می‌کنند، اما با تفاوتی عمده. دومان خود اقدام به اجرای عدالت می‌کند، زیرا دستگاه قضایی را ناتوان از اجرای عدالت می‌بیند، اما روزبه از راه قانونی وارد می‌شود. گرچه در نهایت راه غیر قانونی موفقیت بیش‌تری نسبت به راه قانونی و برخورد قضایی دارد و این از پایان هردو فیلم مشخص است.

ملاقلی پور بر موفقیت دومان در این که خودش عدالت را اجرا کند، صحنه می‌گذارد و معتمدی بر این که راه قانونی از ابتدا شکست خورده است، زیرا یکی از مسئولین همین راه‌های قانونی، خود فردی ریاکار است که با اشاره‌ای از راه راست منحرف شده و هم‌دست کسانی می‌شود که تا دیروز با آن‌ها مبارزه می‌کرد.

دو فیلم «قارچ سمی» و «دیوانه‌ای از قفس پرید»، از آخرین فیلم‌های ساخته شده با موضوع دفاع مقدس و آدم‌های جنگ، با فرهنگ غالب جامعه‌ی بعد از جنگ می‌باشند. این رویکرد فیلم‌سازان، آن هم کارگردانان به نامی چون رسول ملاقلی‌پور (کارگردان قارچ سمی) و احمدرضا معتمدی (کارگردان دیوانه‌ای از قفس پرید)، از چند نظر قابل توجه است. در درجه‌ی اول، آن‌چه در این جا جالب به نظر می‌رسد، مشابهت مضمونی این دو فیلم با یکدیگر است. به چند نمونه از این شباهت‌ها اشاره می‌کنیم:

زهرة شریعتی

وقتی عینک‌ها هردی می‌پسند

نظری بر زیرساخت محتوایی فیلم‌های «قارچ سمی» و «دیوانه‌ای از قفس پرید»



سیاه نمایش شرایط جامعه امروز در تمام بدنه‌ی سینمای ایران مُد شده است.

۲- زنانی سردرگم و مظلوم

در «قارچ سمی» که حضور زنان چهره‌ی پررنگ‌تری نسبت به «دیوانه‌ای از قفس پرید» دارد، همسر دومان، منشی دومان، دختر جوانی که دومان با او رابطه‌ای تله پاتی گونه دارد (با بازی میترا حجار)، و همسر دوست موجی دومان، هر چهار نفر به نوعی سردرگم‌اند. درست مثل همسر روزبه یلدا (با بازی نیکو کریمی) در «دیوانه‌ای از قفس پرید».

همه‌ی این زنان مورد آزار روحی جامعه و شرایط قرار دارند و با این‌که هرکدام تلاش خود را برای نجات از وضع موجود می‌کنند، اما در نهایت موفق نمی‌شوند.

تصویری که از زنان در این دو فیلم ارائه می‌شود، تصویر تلخی است. زنان اسیر شرایط هستند و همگی آدم‌هایی به شدت معمولی‌اند. جای تعجب است که این دو فیلم‌ساز، زنان (به ویژه همسران رزمندگان) را موجوداتی منفعل و بی‌اراده معرفی کرده‌اند که یا بازپچی دست مردان هستند و یا هیچ کدام ایمان و اعتقاد محکمی ندارند (چون اگر توکل بر خدا و ایمانی قوی داشتند، هرگز تسلیم شرایط نمی‌شدند).

متأسفانه در هیچ‌یک از فیلم‌های دفاع مقدس، نقش زن پررنگ و قابل توجه پرداخت نشده است، گرچه سهم زنان در جنگ تحمیلی کم‌تر از مردان نبود. تنها نقشی که نگارنده به خاطر می‌آورد و در زمره‌ی نقش‌های قرص و محکم بود، در فیلم «آژانس شیشه‌ای» است. همسر حاج کاظم، زنی مؤمن و معتقد است و به خاطر شرایط روز جامعه و حتی خانواده (پسرش) تسلیم نمی‌شود. البته همین نقش نیز آن قدر کوتاه بود که کم‌تر به چشم می‌آمد. در فیلم‌های ملاقلی‌پور، چه در «سفر به چزابه»، «نجات یافتگان»، «هیوا» و یا «قارچ سمی»، زنان چندان استحکام اعتقادی ندارند و تنها در انتهای فیلم شاید کمی به خودشان می‌آیند.

گرچه در «دیوانه‌ای از قفس پرید» در انتهای فیلم، یلدا با روزبه همراه می‌شود، تا او نیز مبارزه‌ای را آغاز کند، اما در پایان موفقیت چندانی به دست نمی‌آورد. چنان‌که از نام یلدا مشخص است، پایان شبی سیاه و طولانی، به عکس آن ضرب‌المثل معروف، چندان هم سپید به نظر نمی‌آید.

۳- هوا آلوده و تاریک و پرتزویز

فضای مکانی در «قارچ سمی» به ویژه خانه‌ی دومان، شرکتی که در آن کار می‌کند و ویلای رئیس و اعضای دیگر شرکت، بسیار شیک و امروزی است. اما در شرکت که در واقع محل فساد اجتماعی و اقتصادی است، روح کثیفی از دروغ و تزویر و ریا جریان دارد. با وجود جدید و امروزی بودن شرکت و حتی ماشین دومان و مسئولان شرکت، خیانت در آن موج می‌زند و با رنگ و لعابش بیش‌تر مؤید پرتنش بودن فضای فیلم است و آرامش را از چشم و روح تماشاگر می‌گیرد.

اما فضای مکانی فیلم «دیوانه‌ای از قفس پرید» با آن‌که همان روح تزویر و خیانت آلود «قارچ سمی» را دارد، در عین حال درست برعکس آن است. صحنه‌ی دادگاه، نورپردازی صحنه، خانه‌ی پدرزن روزبه و خانه‌ی خود روزبه، قدیمی است. حتی حجره‌ی کاسبی مستوفی در هزارتویی بسیار قدیمی و تقریباً خرابه و دور از چشم دیگران است. فضای مه‌آلود، تنگ و تاریک و نور و نورپردازی زرد صحنه به القای حس کهنگی و فریب و خیانت در این حجره کمک می‌کند. مدل ماشین مستوفی و فراست هم بسیار قدیمی است. آسایش‌گاهی که روزبه در آن بستری است، مکانی بی‌روح، کم نور و تاریک و ترسناک است.

گرچه فضای مکانی ترسیم شده در هر دو فیلم به شدت اغراق آمیز و ضد یکدیگر هستند، اما هردو القاکننده‌ی یک تصویرند. زشتی و پلیدی، دورویی و خیانت و فریب‌کاری.

توجه این دو فیلم‌ساز به یک مضمون مشابه، نشانه‌ی رویکردی دوباره به آدم‌های جنگ است، گرچه تصویر نهایی این دو فیلم و یا فیلم‌های دیگر در این موضوع، چیزی جز شکست و تلخی شرایط نیست.

این سیاه‌نمایی شرایط جامعه که امروز نیز در تمام بدنه‌ی سینمای ایران مد شده است، نتیجه‌ای جز یأس‌آلود نشان دادن آن ندارد. ضمن آن‌که توجه کارگردانان به تغییر ماهوی ارزش‌ها جای تقدیر دارد، اما شاید خیانت به کسانی باشد که هنوز در جهاد اکبرند و در مبارزه با نفس و حیف است در پایان فیلم، چیزی جز تاریکی و ناامیدی از حال و آینده نصیبشان نشود.

